

## بررسی سمبل‌های نور محمدیه در عرفان اسلامی

معصومه بخشی‌زاده\*

بهروز رومیانی\*\*

### چکیده

نور محمدیه یا به عبارتی مخلوق نخستین، با عناوین و مصادیق متعددی در عرفان اسلامی مطرح شده است. مهم‌ترین مصداق آن پیامبر گرامی اسلام است. از دیگر مصادیق معروف آن عقل اول، انسان کامل، انسان، امام علی(ع) می‌باشد. هر کدام از این مصادیق در برهه‌ای از زمان و با توجه به گرایش‌های مذهبی - فرهنگی موجود در جامعه رواج یافته است؛ مثلاً نفوذ آراء فلسفی به جهان اسلام، عامل استفاده از مصداق عقل کل یا عقل اول برای نور نخستین گردیده است و یا بروز عقاید شیعی، پس از به قدرت رسیدن صفویه، عامل استفاده از مصداق علی(ع) برای معرفی نور نخستین گردید، همان گونه که پیش از این، نفوذ اسلام به ایران، عامل نامگذاری نور نخستین با نام مبارک پیامبر اسلام(ص) شد. در این پژوهش، ضمن بررسی مصادیق نورمحمدیه یا نور نخستین، به بررسی دلایل این تحول و حقیقت نور محمدیه پرداخته می‌شود.

### واژه‌های کلیدی

نور محمدیه، نورنخستین، نماد، محمد(ص)، علی(ع)، عقل اول، فره ایزدی و...

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز.

\*\* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد زاهدان، گروه زبان و ادبیات فارسی، ایران، زاهدان.

## مقدمه

نور محمدیه، اصطلاحی شناخته شده در عرفان اسلامی است. عمدتاً مترادف با مخلوق نخستین و اولین صادر در آفرینش است. در فرهنگ‌های گوناگون توجه ویژه‌ای به این مقوله معطوف شده است. البته با در نظر گرفتن این نکته که همان گونه که نور محمدیه، در عرفان ایرانی - اسلامی دارای اسامی و نمادهای متعددی است، در اساطیر و فرهنگ ملل دیگر نیز می‌توان اسامی و نمادهایی برای آن ذکر کرد و یا حداقل می‌توان نظریه‌هایی را ردیابی کرد که مشابهت ساختاری غیرقابل انکاری با مسئله نور محمدیه دارند.

در خویشاوندترین فرهنگ با فرهنگ ایرانی، یعنی فرهنگ هندی، اولین آفریده، اقیانوس آغازین است که به واسطه او، سایر مخلوقات پدید می‌آید: «مانو با آرزوی آفرینش، نخست نارا (Nara) یا اقیانوس آغازین را از تن خود هستی می‌بخشد. در اقیانوس آغازین، دانه‌ای می‌افشاند و از این دانه تخمی زرین و درخشان چون خورشید، پدید می‌آید.» (گزیده ریگ ودا، ۱۳۶۷: ۶)

مانا، آن گونه که یاده آن را معرفی می‌کند؛ با توجه به تأثیر آن در آفرینش، با «نور محمدیه» مشابهت دارد: مانا برای مردم ملاتری، قدرت اسرارآمیز و فعالی است که بعضی افراد و به طور کلی نفوس مردگان و همه ارواح دارند. . . کار عظیم و شکوهمند آفرینش کیهان، فقط بر اثر مانای ذات الهی، امکان‌پذیر است. «(الیاده، ۱۳۷۶: ۳۸)

در آموزه‌های قوم یهود، نور، اولین آفریده است: «نور نخستین آفریده خدا است» (سفر پیدایش، باب اول: آیه ۳) و در دین زرتشت، این جایگاه به آتش اختصاص دارد: در آغاز آفرینش آتش هستی یافت» (معین، ۱۳۲۶: ۵۷)؛ گر چه در روایتی دیگر، نخستین آفریده بهمن است. (برهان قاطع، ذیل بهمن)

## نور محمدیه در عرفان

در عرفان اسلامی، مسئله نور نخستین یا اولین مخلوق که خلقت نیز معلول آن است با رویکردی منحصر به فرد ارائه شده است؛ به این معنی که نام‌ها و مصادیق بی‌شماری برای آن مطرح شده است. به نظر می‌رسد که برخی از این موارد، به واسطه تبادل فرهنگی مکاتب و

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

مذاهب به عرفان نفوذ یافته است؛ نظیر عقل اول که مفهومی عاریت گرفته شده از دوران نفوذ فلسفه در جهان اسلام است و مصداق کلمه که برگرفته از مذهب مسیحیت است، یا اینکه این مصادیق، موروث فرهنگ حاکم بر جامعه است؛ نظیر تمثیل‌هایی که مستخرج از فرهنگ اسلامی است؛ مانند قرار گرفتن نام پیامبر اسلام (ص) و امام علی (ع)، به عنوان مصادیق برجسته نور محمدیه. این مسئله، خود به وجود آورنده ابهامی گسترده در متون عرفانی شده است؛ چرا که مصادیق و نمادهای گوناگون مطرح برای نور محمدیه، بر گسستگی مبحث افزوده است.

حسن‌زاده آملی، اسامی متعددی برای نور محمدیه، ذکر کرده است: «این کلمه در ذکر اسامی شریف صادر اول است که در صحف عرفانی و کتب حکمی سائر است: النفس الرحمانی. الرق المنشور. الصادر الاول. الفیض المنبسط. العنصر الاول. الفیض الذاتی. التجلی الساری. الإمداد الإلهی. الوجود المنبسط. العنقاء. النور. الظل. الهباء. العماء. مرتباً الجمیع. اب الأکوان. أم عالم الإمكان. . .» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱: ۷۸/۲)؛ اما پیش از او، با توجه به اینکه در هر مکتب و گاه در هر اثری، نامی برای آن قائل شده‌اند، نسفی به این تعدد اسامی و هم‌چنین خاستگاه آن اشاره کرده است: «بدان که عقل اول یک جوهر است. اما این جوهر را به اضافات و اعتبارات، به اسامی مختلفه ذکر کرده‌اند. چون این جوهر را دیدند که دریا بنده و دریا بنده کننده بود، نامش عقل کردند، از جهت اینکه عقل هم مدرک است و هم مدرک کننده. چون همین جوهر را دیدند که زنده و زنده کننده بود نامش روح کردند، از جهت اینکه روح، حی و محیی است و چون همین جوهر را دیدند که پیدا کننده بود، نامش نور کردند، از جهت اینکه نور، ظاهر و مظهر است.

[و چون همین جوهر را دیدند که نقاش علوم بود بر دلها، نامش قلم کردند] و چون همین جوهر را دیدند که سبب علم عالمیان بود، نامش جبرئیل کردند. و چون [همین جوهر را دیدند که] سبب رزق عالمیان بود، نامش میکائیل کردند. و چون [همین جوهر را دیدند که] سبب حیات عالمیان بود، نامش اسرافیل کردند. و چون [همین جوهر را دیدند که] حقایق چیزها را در می‌یافت و قبض معانی می‌کرد، نامش عزرائیل نهادند.

و چون [همین جوهر را] دیدند که هر چه هست و بود و باشد، [جمله] در وی موجود است، نامش لوح محفوظ کردند. و اگر همین جوهر را بیت‌الله و بیت‌المقدس و بیت اول و مسجد اقصی و آدم و ملک مقرب و عرش اعظم گویند، هم راست باشد. (نسفی، ۱۳۸۸: ۶۳)

بر این اساس، مصادیق بی‌شماری برای این مفهوم واحد در نظر گرفته شده است، مصادیقی که هر کدام برآمده از یک تفکر یا مکتب فکری است.

### مصادیق نور محمدیه

مصادیق بی‌شماری در رابطه با نور محمدیه در عرفان اسلامی وجود دارد. گاه عناوینی چون حرف، عقل، حسن یا فره ایزدی برای آن در نظر گرفته شده و گاه اسامی خاص؛ نظیر محمد(ص) و علی(ع). کثرت عناوین نور محمدیه یا صادر نخستین، ناشی از عمومیت این بحث در مکاتب و مذاهب است. مصادیق به کار گرفته شده در این فرقه‌ها، گاه به عرفان اسلامی نیز راه یافته است؛ نظیر مصداق کلمه که در دین مسیحیت، برجسته‌ترین نقش را به خود اختصاص داده است.

### نور محمدیه؛ کلمه

همان گونه که پیش از این متذکر شدیم، پیوستگی مفهوم نور محمدیه یا مخلوق نخستین با مفهوم کلمه، بیش از هر جا، در اندیشه مسیحیت مشهود است. در انجیل می‌خوانیم: «در ابتدا بود کلمه، و کلمه بود نزد خدا، و خدا همان کلمه است، این بود همیشه نزد خدا، همه چیز از آن پیدا شده و از غیر آن پیدا نشده چیزی از آنچه پیدا شده، و به سبب آن یافت شد حیات...» (ترجمه اناجیل اربعه، ۱۳۷۵: ۲۴۵)

سرامی با اشاره به این مسئله، می‌نویسد: «باور دینی جهان باستان همه‌جا این بوده است که خدا جهان را با واژه خلق کرد و در فرهنگ اسلامی خودمان نیز همه گیتی طفیل کاف و نون است کجا در کار بی‌چون، چند و چون است و اذا اراد الله بشی فقال له کن فیکون.» (سرامی، ۱۳۷۳: ۵۵)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

ابن عطا نیز درباره آفرینش حروف، نظریه‌ای دارد که ما را به یاد حرف نخستین می‌اندازد. «ابن عطا گوید، چون خدای حروف را بیافرید او را پنهان داشت چون آدم را بیافرید این سر در وی نهاد و هیچکس را از فرشتگان از آن سر خبر نداد آن سر بر زبان آدم برفت از هر گونه و لغت‌های گوناگون او را خدای عزوجل صورت‌ها آفرید، آشکارا شد به قول ابن عطا که حروف مخلوق است.» (قشیری، ۱۳۴۵: ۲۱)

با این حال باید به این واقعیت معترف بود که ابن عربی، بیش از هر عارف دیگر، به این همسانی اشاره کرده است. او کلمه را در معنای حقیقه محمدیه به کار برده است (عفی‌فی، ۱۴۰۰: ۵۲) نزدیک بودن مفهوم حروف و نور محمدیه، از دید محققان، دور نمانده است. محقق، در مورد مشابهت موجود میان کلمه در انجیل و «حقیقت محمدی» از نظر ابن عربی می‌نویسد: «کافی است «کلمه» را در آیه انجیل برداریم و «حقیقت محمدی» را جایگزین آن کنیم تا به نظریه ابن عربی در باب حقیقت محمدی دست یابیم. نقش واسطه‌گری که در آن عبارت برای «کلمه» ذکر شده است، در عرفان نظری عیناً به وسیله کاربرد حقیقت محمدی یا عقل اول بیان می‌شود» (دشتی، ۱۳۸۲: ۱۷۸) وی در ادامه به پیوستگی مفهوم کلمه و لوگوس اشاره کرده و نظریه عفی‌فی، شارح فصوص الحکم، را مبنی بر وام‌گیری مسلمانان در این زمینه، از فلاسفه نوافلاطونی و فلاسفه یهود، بیان کرده است. (همان: ۱۷۸)

### نور محمدیه؛ انسان

انسان، اشرف مخلوقات است. این اندیشه‌ای است که نه تنها در عرفان اسلامی، بلکه در بسیاری از مکتب‌های فکری، مطرح گردیده است. بر اساس اندیشه این مکاتب، هستی را برای او خلق کرده‌اند. اغراق نخواهد بود اگر ادعا شود که انسان دیر زمانی پیش، در شعر پارسی، جایگاهی را دارد که در شعر عرفانی نصیب پیامبر اسلام شده است. فردوسی، انسان را نخستین فطرت و پسین شمار، می‌نامد؛ عنوانی که برای پیامبر اسلام نیز به کار می‌رود:

ز راه خـرد بـنگـری انـدکی  
که معنی مردم چه باشد یکی  
تـو را از دو گیتـی برآوردـه‌اند  
به چـندین میـانجی پـروردـه‌اند  
نخستین فـکرت پـسین شـمار  
تـویی، خویشـتن را به باـزی مدار

(فردوسی، ۱۳۸۷: ۶/۱)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ♦ سال سوم از دوره جدید ♦ شماره ۱۰

اسدی توسی در گرشاسپ نامه، مدعی برتری انسان در خلقت شده و در ادامه می‌افزاید که جهان را صرفاً برای انسان خلق کرده‌اند:

زمین، ایزد از مردم آراسته است	جهان کردن از بهر او خواسته است
به مردم فرستاده پیغام خویش	زگیتی و را خوانند همنام خویش
بدو داد شاهی ز روی هنر	بدین بیکران گونه گون جانور

(اسدی توسی، ۱۳۸۶: ۱۱)

رد پای این اندیشه را می‌توان در متون عرفانی نیز، مشاهده کرد. سنایی در بیان ارزشمندی انسان، می‌سراید:

اندر آمد به بارگاه خدای	دامن خواجگی کشان در پای
بیش او سجده کرد عالم دون	زننده گشته چو ماهی ذوالنون
کرده با شاهبال طاووسی	جلوه در بوستان قدوسی
عالم جزو را نظام بدو	غرض نفس کل تمام بدو
داده اشرف بر همه عالم	مرورا کردگار لسوح و قلم

(سنایی، ۱۳۸۳: ۲۳)

این تعاریف، مشابهت فوق‌العاده‌ای با تعریف انسان کامل دارد. انسانی که در صورت کمالی خود، قطبی است که افلاک گردش خود را به دور او انجام می‌دهند و به عبارتی او مرکز هستی و دلیل خلقت است: «ان الانسان الکامل هو قطب الذی تدور علیه الافلاک الوجود من اوله و آخره» (جیلانی، ۱۳۰۴: ۴۸) گرچه جیلانی در ادامه اشاره می‌کند که نام انسان کامل، محمد است: «فاسمه الاصلی الذی هو محمد صلی الله علیه و آله و سلم» (همان: ۴۸)

انسان کامل است که مجلای ذات اوست	مجموعه‌ای که جامع ذات و صفات اوست
او چشمه حیات و همه زنده‌اند از او	او حی جاودان به بقای حیات اوست
انسان کامل است که او کون جامع است	تیغ ولایت است که برهان قاطع است

(شاه نعمت الله ولی، ۱۳۳۳: ۷۹)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

## نور محمدیه؛ عقل اول

روایات بی‌شماری مبنی بر عقل بودن نور محمدیه در متون فلسفی، مذهبی و عرفانی، موجود است. نسفی در زبده‌الحقایق، عقل اول را عنوانی می‌داند که حکما به مخلوق اول داده‌اند: «اهل حکمت می‌گویند، [که] اول چیزی که از حق تعالی صادر شد، جوهری بود و نام آن جوهر، عقل اول است. و عقل جوهری بسیط است؛ یعنی جوهری یکتا است. و قابل تجزی و تقسیم نیست.» (نسفی، ۱۳۸۸: ۶۱) لاهیجی نیز، در این زمینه، با حکما هم عقیده است: «مخلوق اول که خلعت وجود از حضرت عزت به او رسید، عقل است که صوفیه «خلیفه اعظم» خوانند؛ و در شرع به سه عبارت منقول است؛ یکی آنکه مخلوق اول قلم است، دوم آنکه عقل است، سوم آنکه نور است. و مراد از این سه، یک چیز است. زیرا که آن جوهر مجرد را از این جهت که نقوش و علوم در سایر مصنوعات، به توسط اوست «قلم خوانند؛ و چون ذات خود مبدأ خود را تعقل کند» عقل گویند؛ و چون کمالات حضرت رسالت پناهی پرتوی آن جوهر است «نور محمدی» خوانند.» (حزین لاهیجی، ۱۳۶۲: ۹۹)

قطعاً این باور از متون فلسفی به عرفان اسلامی راه یافته است؛ مثلاً در نگاه افلوپین، جایگاه عقل مکان دوم است یعنی بعد از «احد» که نمادی از خداست، همان گونه که عقل اول یا نور محمدیه، صادر اول از خداست: «افلوپین هستی ناب یا عالم معقول را در سه اصل یا سه اقنوم می‌داند. این سه اقنوم عبارتند از احد، عقل و نفس (روح): پس از واحد، عقل یعنی نخستین اصل متفکر است و پس از عقل نفس. این ترتیب واقعی است و در جهان معقول نه بیشتر از این را باید پذیرفت و نه کمتر از این را» (کهنوجی، ۱۳۸۸: ۱۳۰) مشابه چنین نظری را در متون فلسفی، به وفور می‌توان مشاهده کرد.

البته باید به این نکته توجه داشت که پس از افول عقل‌گرایی در جهان اسلام، استفاده از این مصداق نیز رو به افول نهاد؛ توضیح اینکه رکود عقل‌گرایی، عاملی شد تا عقل که پیش از این به عنوان نماد نور در عرفان اسلامی مطرح می‌گردید، رفته رفته به عنوان نماد ظلمت به کار رفت.

به آب علم بشوید روی دفتر عقل به نور عشق رخ عقل را سیاه کنید

(شیخ کمال خجندی، ۱۳۸۹: ۸۶)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال سوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

### نور محمدیه؛ فره ایزدی

از اغراق به دور است اگر گفته شود که یکی از شگفت‌انگیزترین و در عین حال بدیع‌ترین نظریه‌ها درباره نور محمدیه، توسط هانری کربن ارائه شده است. او که شیفتگی کم نظیری به متون ایران باستان و هم‌چنین شارح آن، سهروردی، دارد؛ نور محمدی را همان فره می‌داند: «خورنه، از آنجا که سرچشمه فرهمندی پیامبران نیز هست، همانند نور محمدی است. بدینسان رشته نبوت در ایران باستان به رشته نبوت سامی در قرآن و تورات می‌پیوندد.» (شایگان، ۱۳۷۳: ۲۲۲) او معتقد است که سهروردی نیز بر همین باور بوده است: «از نظر سهروردی خورنه همان «نور محمدی» یا مفهوم سکینه است.» (همان: ۲۲۳) خورنه نیز به مانند «نور محمدیه» در آفرینش جهان نقش داشته است. «خورنه، به عنوان توان سامان دهنده آغازین، مراتب جهان را که برخی از آنها فراتر و برخی دیگر فروترند تعیین می‌کند: در مراتب فراتر شدت درجه نور بیشتر، و در مراتب فروتر کمتر است. و رابطه میان آن دو، رابطه عشق است: نورهای شدیدتر بر نورهای ضعیف‌تر حاکم‌اند، و نورهای ضعیف‌تر عاشق نورهای قوی‌تر، و جوئی آنها.» (همان: ۲۲۳) در یشت‌ها نیز به قدرت آفرندگی فرّ، اشاره شده است: «فرّ کیانی نیز و مند مزدا آفریده را می‌ستاییم... که اهورا مزدا بدان، آفریدگان را پدید آورد.» (یشت‌ها، زامیاد یشت، کرده یکم)

هر کدام از این مصادیق در زمان خاصی رواج یافته و به دوره خاصی محدود می‌شود؛ شاید بهترین گزینه برای اثبات رواج و زوال اصطلاح یا نام خاصی به عنوان مصداق نور محمدیه در عرفان اسلامی، اشاره به یکی از مصادیقی باشد که در پی تحولی مذهبی در ایران به وجود آمد.

### نور محمدیه؛ عشق

در برخی متون، نگرشی خاص در مورد عشق ملاحظه می‌شود که قابل تطبیق با نور محمدیه یا مخلوق نخستین است: «و اما اولین چیزی که در این عوالم پدید آمد محبت و منازعت بود. و از محبت عوالم علوی پدید آمد که انتهای آن آسمانی است که فلک قمر نامیده



می‌شود. و آنچه از فلک قمر به پایین است تا این زمین همه از منازعت پدید آمده است.»  
(ابوالحسن دیلمی، ۱۹۶۲: ۲۵)

### نور محمدیه؛ حسن

در میان آثار عرفا، گاه حُسن، نقشی معادل نور محمدیه در آفرینش پیدا می‌کند؛ یعنی نقش اولین مخلوق و اولین صادر، که در نهایت آفرینش معلول اوست:

پرتو حُسن او چو پیدا شد      عالم اندر نفس هویدا شد

(عراقی، ۱۳۸۶: ۲۴۲)

حافظ نیز، نقش‌ها را، انعکاس حسن می‌داند:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد      این همه نقش در آینه اوهام افتاد  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود      یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(حافظ، ۱۳۸۲: ۳۳۹)

و از جامی است:

در آن خلوت که هستی بی‌نشان بود      به کنج بی‌خودی عالم نهان بود  
جمال مطلق از قید مظاهر      به نور خوشتن بر خویش ظاهر  
جمال اوست هر جا جلوه کرده      ز معشوقان عالم برده برده

(جامی، ۱۳۷۵: ۵۸۰)

توجه بیش از حد عرفا، به ویژه عارفان ایرانی به مقوله جمال، یاد آور دیدگاه سیدحسین نصر در این زمینه است: «فرهنگ ایران هیچ گاه حقیقت را از زیبایی جدا نکرده، بلکه عمیق‌ترین نشانه تجلی حقیقت را در جمال یافته و زیبایی را معراج به عالم معنی دانسته و عدم توجه به جمال را نوعی مرگ و زوال به شمار آورده است... حُسن در عالم صورت، وسیله‌ای است برای وصال به عالم معنی نه حجابی که انسان را از آن مستور سازد.» (نصر، ۱۳۸۲: ۴۷۵/۱)

### نور محمدیه؛ پیامبر اسلام

اصرار عرفای مسلمان، مبنی بر اطلاق نور محمدیه بر پیامبر اسلام، موجب پدید آمدن تولیدات فراوان ادبی - عرفانی، در این زمینه شده است. اعتقاد آنها بر این اساس است که خداوند، پیامبرشان را با نور خویش آفریده است: «خَلَقَ اللَّهُ نُوْرَ مُحَمَّدٍ مِنْ نُورِهِ، فَصُوْرُهُ وَ صَدْرُهُ عَلَيَّ يَدِهِ فَبَقِيَ ذَلِكَ النُّوْرُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى - مَا لَهُ الْفِ عَامٍ فَكَانَ يُلَاحِظُهُ فِي كُلِّ نَظَرِهِ نُورًا جَدِيدًا وَ كَرَامَةً جَدِيدَةً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْهَا الْمَوْجُودَاتِ كُلَّهَا» خدای عزوجل نور محمد را از نور خود پدید کرد و به دست خود آن نور را بداشت صد هزار سال، پس هر شبانه روزی که هزار سال دنیوی باشد، نظر در این نور کردی، به هر نظری نور و کرامتی از نور این نور بیافتی، پس از این نور جمله موجودات و مخلوقات پدید کرد.» (عین القضاء، ۱۳۸۷: ۸-۲۶۷) در همین راستا، خلقت محمد را از خاکی پاک‌تر از انسان تصور کرده‌اند: «خَلَقْتُمْ مِنْ اطْيَبِ الطَّيْنِ وَ خُلِقَ مُجِيبِي مِنْ اسْفَلِهَا» (ژنده پیل، ۱۳۵۵: ۷۵)؛ علاوه بر این، او را علت غایی خلقت نیز معرفی کرده‌اند: «حکمت الله از خلقت جهان بجز محبت نبود از آنک هیچ صفتی ازین کاملتر نبود ازین معنی بود که مقصود از خلقت جهان محمد (ص) آمد که او حبیب الله بود. [لولاک لما خلقنا الافلاک اشارت بدانست که اگر محبت نبود و ما محب کسی نبودیم و کسی محب ما نبود هیچ موجودی هست نکردمی که منتهای مبتغای وجود محبت است.]» (بهاء ولد، ۱۳۵۲: ۱/۱۴۱)

در بحارالانوار حدیثی از پیامبر نقل شده که ضمن آن به آفرینش پیامبر از نور خدا، به عنوان اولین مخلوق یاد شده است. «اول ما خلق الله نوری ابتدعه من نوره و اشتقه من جلال عظمته» (بحار الانوار، ج ۶، باب بدء خلقه و ماجری له)

به همین خاطر است که نجم رازی، آدم را طفیل محمد می‌داند: «محمد نه از شما و عالم شما بود، لکن رسول خدا و خاتم انبیاء بود. همه عالم را از نور او روشنائی است، او را با گل چه آشنایی، آدم طفیل محمد بود، تو مپندار که محمد طفل آدم بود.

تا ظن نبی که ما ز آدم بودیم      کان دم که نبود آدم، آن دم بودیم

بی‌زحمت ع و ش و ق و گل و دل      معشوقه و ما و عشق، همدم بودیم

(نجم رازی، ۱۳۸۷: ۷۵)

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

پاکدامن‌تر از او موجود نیست	آفرینش را جز او مقصود نیست
بود نور پاک او بی‌هیچ ریب	آنچه اول شد پدید از جیب غیب
نور عالم رحمه للعالمین	آفتاب شرع و دریای یقین
آفتاب جان و ایمان همه	خواجه کونین و سلطان همه
رهنمای اصغریا و اولیاء	مهمترین و بهترین انبیاء
هر دو عالم از طفیلیش در وجود	هم‌چو شبنم آمدند از بحر جود

(عطار، ۱۳۵۳: ۱۷)

این روبه؛ یعنی همسان پنداشتن حقیقه محمدیه و وجود پیامبر اسلام، حتی در عرفان شیعی که علی را مظهر و مصداق حقیقه محمدیه می‌داند، ادامه می‌یابد:

وحدت بود حقیقت نور محمدی	اول تجلی از تنق غیب سرمدی
این هر دو جمع در رخ زیبای احمدی	دوم تجلی است ظهور صفات وی
فرموده است حضرت خلاق ایزدی	از پرتو وجود وی ایجاد کائنات
مرآت حق ناماست جناب محمدی	ای آنکه طالبی تو خدا را یقین بدان
مالک شود نعیم و حیات مؤبدی	هر کس زجان محب وی و آل او بود
عشقش عنان کشید به راه مجردی	دست ولا به دامن آتش کسی که زد
از شرکت رست و یافت طریق محمدی	هاشم زعشق عترت اظهار مصطفی

(نیری، ۱۳۸۲: ۱۶۴)

### علی؛ نور محمدیه

در عرفان شیعی، با چهره‌ای ویژه از مولای متقیان روبه‌رو هستیم. بهترین توضیح برای این فرآیند را می‌توان با استناد به سخنان ایرج بهرامی در کتاب «اسطوره اهل حق»، ارائه داد. نویسنده معتقد است که ما در عرفان شیعی؛ به ویژه غلات شیعه، با دو علی مواجه هستیم؛ یکی امام اول شیعیان که جنبه حقیقی شخصیت ایشان است؛ و دیگری جنبه روحی شخصیت امام علی(ع) که گاه اضافاتی بر آن داخل شده و صورت اساطیری به خود گرفته است.

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ♦ سال سوم از دوره جدید ♦ شماره ۱۰

(بهرامی، ۱۳۷۸: ۴۲) استاد شفیعی کدکنی نیز، ضمن استناد به ابیاتی با این اندیشه، از تفاوت شخصیت «علی» ستایش شده در آن ابیات با علی تاریخی سخن می‌گوید: «از بسیاری از اهل حق شنیده‌ام که «علی» مورد نظر ما ربطی به آن علی تاریخی - یعنی امام علی بن ابی‌طالب - ندارد و استمرار یک حقیقت ازلی و ابدی است - در همین شعر هم گوینده، که باید از حدود قرن یازدهم به بعد باشد، کوشیده است زنجیره اولیا را تکرار یک روح در تاریخ بدانند و تجلیات یک حقیقت» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۸)؛ البته آن چه در این ابیات مشاهده می‌شود، تردیدی را باقی نمی‌گذارد که با مفهوم حقیقه محمدیه روبرو هستیم:

تا صورت پیوند جهان بود علی بود	تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم زعلی شد	آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس	هم صالح پیغمبر و داوود علی بود

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۸)

حقیقتی که پیش از این در قالب سروده‌ای منسوب به مولانا به آن اشاره شده بود: در این شعر می‌بینیم که «حقیقه محمدیه» هر لحظه به شکل بت عیار برآمد «شاعر معتقد است که حقیقه محمدیه، «گاهی به تک طینت صلصال فرورفت/غواص معانی/گاهی زتک کهگل فخار برآمد» پس از این مرحله، او را در هیئتی دنیوی و در سیمای پیامبران می‌بینیم: «زان پس به جهان شد/گه نوح شد و کرد جهانی به دعا غرق». این نور، در ظاهر جمیع پیامبران، جلوه کرده: «بالجمله هم او بود که می‌آمد و می‌رفت/ هر قرن که دیدی»؛ تا اینکه در نهایت، او را در سیمای پیامبر اسلام مشاهده می‌کنیم: «تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد/دارای جهان شد». پس از آن، در ذات اولیاء ظهور می‌کند: «شمشیر شد و در کفِ کرار برآمد/قتال زمان شد» و در آخرین مرحله در بزرگان تصوف رؤیت می‌شود: «نی نی که همو بود که می‌گفت: «انا الحق»/ در صورت الهی/ منصور نبود آن که برآن دار برآمد» (مولوی، ۱۳۸۵: ۴-۵۷۳) استاد شفیعی کدکنی معتقدند که این فرآیند برآمده از اندیشه خرم‌دینان است که به رجعت باورمند بوده‌اند. برای بررسی دقیق آبخور این اندیشه لازم است ابتدا نظریات مقدسی درباره خرمیه، بیان شود. او معتقد است که پیروان مکتب خرمیه، بر این اعتقادند که پیامبران همه از یک روان برخوردارند: «ایشان فرقه‌ها و اصنافی هستند، جز اینکه همگان یک رای و هم عقیده‌اند بر قول

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

به رجعت. و ایشان به تغییر نام و تبدیل جسم عقیده دارند. معتقدند که تمام پیامبران، با همه اختلافی که در ادیان و شرایعشان هست، همه یک روان و یک جان را احراز کرده‌اند. معتقدند که وحی هیچ‌گاه بریده نمی‌شود و هر صاحب دینی بر حق است. «(مقدسی، ۱۳۸۱: ۵۷۵/۲) شفيعی کدکنی معتقد است که این قسمت از اندیشه خرم‌دینان، شباهت بسیاری با اندیشه «حقیقت محمدیه» ابن عربی دارد: «وجه جامع ایشان اعتقاد به رجعت است و برآنند که آن چه در انبیا دگرگون می‌شود «اسم» و «جسم» ایشان است. وگرنه پیامبران با همه اختلاف شرایع و ادیانشان، یک حقیقت بیشتر نیستند و یک روح‌اند. این بخش از عقاید ایشان بسیار شبیه است به آنچه ابن عربی آن را «حقیقت محمدیه» می‌خواند.» (شفيعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۸)

همان گونه که ملاحظه می‌شود، می‌توان به چهره‌ای از امام علی (ع) استناد کرد که جانشین مفهوم «حقیقه محمدیه» یا «نور محمدیه» در عرفان اسلامی گردیده است. وفور شواهد در این زمینه، ما را ملزم به اشاره‌ای اجمالی که صرفاً جهت اثبات ارائه می‌گردد، خواهد کرد.

حاج میرزا حبیب اصفهانی در ملح ایشان ابیاتی دارد که بی شک گویای اندیشه حقیقت

محمدیه است:

شندیم عاشقی مستانه می‌گفت	خدا را حول و قوت جز علی نیست
وجود جمله اشیا از مشیت	پدید آمد، مشیت جز علی نیست
علی آدم، علی شیث و علی نوح	که در دور نبوت جز علی نیست
علی احمد، علی موسی و عیسی	که در اطوار خلقت جز علی نیست
اگر گویی علی عین خدا نیست	بگو نیز از خدا هرگز جدا نیست

(نقل: دوانی، ۱۳۸۲: ۱۲۴)

گر زنی از سر یزدان دم علی است	ور سرایی از پیمبر هم علی است
ور ز اسرار نبوت پی‌بری	انبیاء از خاتم و آدم علی است
آن دمی کاندلر تن آدم دمید	حضرت حق جان و دل، آن دم علی است

(همان: ۱۲۵)

او را حقیقت اشیاء و قطب عالم اعلاء دانسته‌اند:

ظهور دیده بینات دلا علی است علی	حقیقت همه اشیاء دلا علی است علی
زجود او شده پیدا دلا علی است علی	در آفرینش عالم هر آنچه موجود است
که قطب عالم اعلی دلا علی است علی	وجود کامل او اصل کاینات آمد
که لایزال در اشیا دلا علی است علی	... علی نمود به آدم صفات لم یزلی
حکیم و حی توانا دلا علی است علی	صفات و ذات الهی ظهور از او دارد

(نیری، ۱۳۸۲: ۱۶۸)

راز شیرازی، از زبان امام علی(ع)، ایشان را آغاز خلقت و مبدأ هستی معرفی می‌کند. همان تعریفی که بر حقیقه محمدیه صدق می‌کند: «حقیقت ولایت آن حضرت که مبدأ اشیاء عالم کون و ظهور است و منتهی و غایت تمامی اشیاء عالم وجود است... لهذا فرمود: منم مبدأ اولی هر شیء و آخرت و منتهی هر شیء یعنی دوره ظهور عالم دنیای سفلی از من است و دوره بطون عالم که قیامت است منم و جامع و حامل آخرت و اولی و مبدأ و منتهی منم و اظهار عالم کون از من است تا به کمال دوره ظهور خود برسد. پس بعد از آن اعاده عالم کون را می‌کنم و من خود مبدأ و معاد آنم.» (راز شیرازی، ۱۳۴۲: ۷۷)

این همان مفهومی است که در این شعر نیز بیان شده است:

اول تو و آخر تویی باطن تو و ظاهر تویی	عالم تو و قادر تویی مستان سلامت می‌کنند
مبدأ تو و میعاد تو، توحید را بنیاد تو	جبریل را استاد تویی، مستان سلامت می‌کنند
دنیا تو و عقبی تویی هم جام و هم صهبا تویی	عاقل تو و شیدا تویی مستان سلامت می‌کنند
عالم تویی آدم تویی در کبریا محرم تویی	از انبیا اعلم تویی مستان سلامت می‌کنند

(نیری، ۱۳۸۱: ۴۳-۴)

### حقیقت نور محمدیه

حقیقت نور محمدیه، همان‌گونه که پیش از این نیز متذکر شدیم، چیزی نیست جز نور نخستین که آغازگر آفرینش بوده است. با توجه به ارزش‌ها و باورها، در هر مکتب و هر مذهبی، مصداقی برای آن در نظر گرفته‌اند؛ مثلاً با در نظر گرفتن ارجمندی عقل در باور فلاسفه، این سمبل، جانشین نور محمدیه گردیده است. در عرفان اسلامی، گرچه برخی

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

سمبل‌ها را از مکاتب و مذاهب پذیرا شده است؛ اما خود با دو سمبل اختصاصی که ماحصل نگرش مذهبی عرفای مسلمان است، به کار گرفته شده است؛ یکی محمد(ص) که پیامبر اسلام است؛ و دیگری علی(ع) که امام اول شیعیان است.

حقیقت این است که این دو مفهوم، در مقطع خاصی از زمان، وارد عرفان اسلامی شده است؛ مثلاً الیاده درباره چگونگی پیوستگی معنایی نور محمدیه و نور محمد می‌نویسد: «در جهان اسلام، پیوستگی خاصی میان نور و محمد در ابتدا نبود و این اصطلاح، از جانب عرفا و شیعیان وضع شده است. بر این اساس، خلقت به وسیله نوری خاص بوده که به نور محمدیه موسوم است و این نور محمدیه همان محمد، پیامبر اسلام است. و این در حالی است که قرآن، محمد را فقط یک انسان دانسته است. وی هم‌چنین حسان بن ثابت را به واسطه تشبیه پیامبر به ماه، آغازگر رواج این اندیشه در محدوده شعر می‌داند. اندیشه‌ای که با آیاتی از قرآن مبنی بر فرستادن پیامبر به عنوان نوری هدایتگر، تأیید و تحکیم شد.» (الیاده، ۱۹۰۷ - ۱۹۸۶: ۶۷۶۶/۱۲)

پورنامداریان نیز گسترش این اصطلاح را در زمانی پس از درگذشت پیامبر اسلام دانسته، عقیده‌ای که ابتدا در میان شیعیان رواج یافت و به موازات آن، در میان اکثریت سنی نیز مطرح گشته و مورد پذیرش قرار گرفت: «اعتقاد به اینکه نور محمد(ص) اولین آفریده خداوند است، بعد از درگذشت پیامبر و گسترش اسلام در میان ملل و برخورد این دین با احساسات و عقاید دینی ملت‌های دیگر، برای ارضای احساسات دینی مسلمانان، رواج پیدا کرد. عقیده به ازلی بودن وجود پیامبر(ص) ابتدا در میان شیعه و سپس در میان سنیان نیز مورد قبول افتاد. این عقیده را احادیث متعددی که به پیامبر نسبت می‌دهند از جمله حدیث معروف کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین تأکید می‌کند. وجود ازلی محمد(ص)، که نخستین آفریده خداوند است، نوری آسمانی تصور می‌شده است که ابتدا در وجود آدم و سپس در تمامی انبیای پس از وی نسل به نسل تجسد یافت.» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۴۶) همین نگرش، با توجه به تفاوت گرایش مذهبی مسلمانان، تحولی دیگر را تجربه کرد؛ به این معنی که شیعیان، ائمه اطهار را به مفهوم نور محمدیه پیوند زدند: «آخرین تجلی آن، بر طبق عقاید اهل سنت، در خود پیامبر

خاتم(ص)؛ و بر طبق عقاید شیعه، در حضرت علی - علیه السلام و امامان خاندان او ظهور کرد. (همان: ۱۴۶)

نظر سیدحسین نصر درباره «نور محمدیه» جامع تمام مواردی است که ذکر گردید. او معتقد است که انسان کامل، نماد نور محمدیه است که ذاتاً کلمه و روح اعلی است و این کمال فقط در پیامبران و امامان و اولیاء، شکل می‌گیرد: «انسان کامل یا «نور محمدی» که ذاتاً کلمه یا روح اعلی است، جلوه گاه همه اسماء و صفات الاهی است. آفرینش با او ترقی می‌کند و از وجود او مایه می‌گیرد. وی رب‌النوع فرزندان آدم است، که همه آنان بالقوه انسان کاملند، گویانکه تنها در میان پیغمبران و امامان و بزرگان اولیاء است که این مکان صورت فعلیت پیدا می‌کند.

در آنان، حقیقت درونی عالم صغیر چندان اشراق می‌شود که حقایق الهی در آن انعکاس پیدا می‌کند. همان گونه که انسان کامل و رب‌النوع عالم همه «مثل» افلاطونی را در بر می‌گیرد، عارف نیز که از وحدت درونی خود با رب‌النوع انسانی آگاه است، هم‌چون آینه‌ای می‌شود که خدا اسماء و صفات خود را در آن می‌بیند.» (نصر، ۱۳۵۹: ۳۸۱ - ۳۸۰)

از همین رو است که قطب‌الدین نیریزی، ضمن اشاره به نور نخستین و انطباق آن بر انبیاء، از انطباق آن بر امامان می‌گوید: «مراد از تجلی نور الهی بر قلب عارف نه آن است که حق تعالی بذاته در قلب حاضر شود، حاشا و کلا! نه در اخبار و نه در کلمات اهل معرفت، مراد از آن این معنی نیست، بلکه وجه اعظم الهی اوست که عبارت از نور مقدس اوست که نور محمدی و علوی است، و این نور عظیم الهی که صادر اول و مرآت حق نما است. . . حق تعالی هیاکل مقدسه حضرات خاتمیین را مظهر آن نور عظیم خود و حامل آن قرار داده، چنانکه در آیات قرآنی می‌فرماید: «وانزلنا الیکم نوراً مبیناً» و نوری آشکار به شما نازل کردیم... و در تفسیر اهل بیت نور به خود حضرات علیهم‌السلام تفسیر شده، زیرا حق تعالی حقیقت ارواح مقدسه ایشان را این نور عظیم خود قرار داده، و لذا حضرات وجه کامل الهی‌اند» (امین الشریعه خویی، ۱۳۸۳: ۷۸ / ۱) پیامبر نیز از ارزشمندی وجود امام علی(ع) گفته، فرآیندی که موجب قرار گرفتن نام علی(ع) در کنار نام پیامبر گردید: «و رسول اکرم(ص) فرمود: اول ما خلق الله نوری، وان الله خلقنی و علیاً من نور عظمته. اما حضرات انبیا و اولیا هر یک به قدر

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰



استعداد خود، شعاعی از اشعه این نور لاهوتی را حامل بوده‌اند، این است که فرمود: یا علی کنت مع الانبیاء سرّاً و معی جهراً، لاجرم ولایت مطلقه و نبوت مطلقه مخصوص حضرات معصومین است، و نبوات همه انبیا و ولایات کل اولیا اشراقی است از اشراقات ولایت مطلقه و نبوت مطلقه، از این جهت فرمود: کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين، حقیقت توحید و معرفت حاصل نشود مگر در مرآت این نور عظیم محمدی و علوی» (همان: ۶۹۳ / ۲)

فضولی نیز معتقد به اتحاد و انسجام این دو نور است:

نور او کز بطن غیب افتاده در مهد ظهور      با شعاع لمعه نور نبوت توأم است  
نور وحدت منقسم گشته است در صورت ولی      صورت الفت دلیل اتحاد مقسم است  
مرتضی را کس ندانسته است غیر از مصطفی      هست نفس او بمعنی گر بصورت ابن عم است

(فضولی، ۱۳۴۴: ۱۴۳)

و همین نور است که خاستگاه ارواح مؤمنان است: «و ارواح همه مؤمنان از اشعه آن روح مقدس علوی است که تجلی نموده است از روح اعظم الهی به وساطت ولایت کلیه الهیه، پس حقیقت روح، امری است وحدانی، و نوری است منبسط، در هیاکل مقدسه حضرات معصومین تجلی کرده، و به توسط شخص مقدس امام پرتو افکن همه هیاکل بشریه از مؤمنین و صالحین گردیده و تمامی ارواح مؤمنین از تجلیات اشعه آن روح اعظم حاصل آمده است.» (امین الشریعه خوبی، ۱۳۸۳: ۷۷۰ / ۲)

بنابراین آن گونه که ملاحظه گردید، نور محمدیه اصطلاحی است شناخته شده در عرفان اسلامی که مصادیق بی‌شماری در عرفان و سایر مکاتب و مذاهب دارد که هر کدام با فرهنگ و مذهب خاصی در ارتباط بوده و در برهه‌ای از زمان و تحت تأثیر ظهور و نفوذ مذهب یا فرهنگ خاصی به وجود آمده است.

## نتیجه

نور محمدیه، اصطلاحی خاص است که بر مفهومی ثابت در عرفان اسلامی اطلاق می‌شود. این مفهوم ثابت با تعدد عناوین روبه‌رو است. گرچه در چند متن عرفانی - تحقیقی، به تعدد اسامی اشاره شده است؛ اما به روند تحول، دلایل تحول و زمان آن توجهی نشده

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ♦ سال سوم از دوره جدید ♦ شماره ۱۰

است. دلایل تحول، پیوستگی خاصی با شرایط فرهنگی - مذهبی جامعه ایران دارد. مثلاً همزمان با رواج فلسفه در جهان اسلام، شاهد اطلاق نام عقل کل یا عقل اول بر نور محمدیه هستیم. با افول عقل‌گرایی در جهان اسلام، این مصداق از دایره کاربری خارج می‌شود. اطلاق نام امام علی(ع)، به واسطه قدرت گرفتن شیعیان در ایران عهد صفوی صورت می‌گیرد؛ اما باید به این حقیقت نیز توجه داشت که هم‌چنان گسترده‌ترین مصداق این نماد، نام پیامبر اسلام(ص) است.

### منابع و مأخذ

- ۱- ابراهیم پور، داوود. **بشت‌ها**. تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- ۲- اسدی، علی بن محمد. **گرشاسپ‌نامه**. تصحیح: حبیب یغمایی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- ۳- الیاده، میرچا. **رساله در تاریخ ادیان**. تهران: سروش، ۱۳۷۶.
- ۴- امین الشریعه‌خویی، ابوالقاسم. **میزان الصواب در شرح فصل الخطاب سیدقطب‌الدین محمد نیریزی**. مقدمه و تصحیح: محمد خواجه‌جوئی. تهران: مولى، جلد اول، ۱۳۸۳.
- ۵- برهان قاطع
- ۶- بهاء‌ولد، محمد بن حسین خطیبی. **معارف**. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۲.
- ۷- بهرامی، ایرج. **اسطوره اهل حق**. تهران: آتیه، ۱۳۷۸.
- ۸- پورنامداریان، تقی. **داستان پیامبران در کلیات شمس**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۴.
- ۹- حافظ، شمس‌الدین محمد. **دیوان**. تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: دوستان، ۱۳۸۳.
- ۱۰- حزین‌لاهیجی، محمدعلی بن ابی طالب. **دیوان**. با تصحیح، مقابله، مقدمه بیژن ترقی. تهران: بی‌نا، ۱۳۶۲.
- ۱۱- حسن‌زاده آملی، حسن. **هزار و یک کلمه**. قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۱.
- ۱۲- دشتی، سید محمد، «مقایسه آراء مولوی و ابن عربی بر پایه شروح مثنوی و فصوص»، پایان نامه دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۸۲.

□ فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه‌های ادبی ❖ سال دوم از دوره جدید ❖ شماره ۱۰

- ۱۳- دوانی، علی. **امیرالمؤمنین در شعر فقها**. حکما و عرفای نامی از فردوسی تا امام خمینی. تهران: رهنمون، ۱۳۸۲.
- ۱۴- دیلمی، علی بن محمد. **عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف**. ترجمه قاسم انصاری. قزوین: سایه گستر، ۱۳۸۹.
- ۱۵- راز شیرازی، سید ابوالقاسم. **ملکوت المعرفه**. به اهتمام آقا میرزا احمد تبریزی. شیراز: مطبعه احمدی، ۱۳۴۲.
- ۱۶- سرامی، قدمعلی. **از رنگ گل تا رنج خار**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
- ۱۷- سعیدی، گل بابا. **حجاب هستی**. تألیف محیی‌الدین ابن عربی. تهران: زوار، ۱۳۸۷.
- ۱۸- سنایی، محدود بن آدم. **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۹- شایگان، داریوش. **هانری کرین. آفاق تفکر معنوی در عرفان ایرانی**. ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۳.
- ۲۰- شفیع کدکنی، محمدرضا. **قلندریه در تاریخ**. تهران: سخن، ۱۳۸۶.
- ۲۱- شیخ‌کمال خجندی، مسعود. **دیوان، تصحیح و تحشیه مجید شفق**. تهران: سنایی، ۱۳۸۹.
- ۲۲- عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. **دیوان**. مقدمه و تصحیح: پروین قائمی. تهران: پیمان، ۱۳۸۶.
- ۲۳- عین‌القضات، عبدالله بن محمد. **تمهیدات**. با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران. تهران: منوچهری، ۱۳۸۶.
- ۲۴- فردوسی، ابوالقاسم. **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره، ۱۳۸۷.
- ۲۵- فضولی، محمد بن سلیمان. **دیوان**. تصحیح مازی اوغلی. تهران: دوستان، ۱۳۴۴.
- ۲۶- قشیری. **رساله قشیری**. مترجم ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۴۵.
- ۲۷- **کتاب مقدس، عهد جدید**. ترجمه انجیل اربعه، تعلیقات و توضیحات محمد باقر بن اسماعیل حسینی خاتون‌آبادی، به کوشش: رسول جعفریان. تهران: نشر نقطه، بی‌جا: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۴.
- ۲۸- کهنوجی، مهدی، «احد افلوپینی و مقام ذات عرفانی»، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، سال دهم، شماره چهارم، ۱۳۸۸.

- ۲۹- گزیده ریگ ودا. به تحقیق و ترجمه محمدرضا جلالی نائینی، با پیشگفتار تاراچند، تهران: نقره، ۱۳۶۷.
- ۳۰- معین، محمد. *مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی*. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۶.
- ۳۱- مقدسی، مطهر بن طاهر. *آفرینش و تاریخ*. محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگاه، ۱۳۸۱.
- ۳۲- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. *گزیده غزلیات شمس*. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۵.
- ۳۳- نجم رازی، عبدالله بن محمد. *مرصاد العباد*. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- ۳۴- نسفی، عزیز بن محمد. *زبده الحقایق*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات از حق وردی ناصری. تهران: طهوری، ۱۳۸۸.
- ۳۵- نصر، سیدحسین. *علم و تمدن در اسلام*. ترجمه احمد آرام. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۹.
- ۳۶- نبیری، محمدیوسف. *خورشید جان (قصیده شمسیه)*. سروده محمدهاشم ذهبی شیرازی. قم: دریای نور، ۱۳۸۱.
- ۳۷- نبیری، محمدیوسف. *مناهل‌التحقیق در حقایق ولایت و خلافت الهی*. شیراز: دریای نور، ۱۳۸۲.
- 38- Elyade. mircea. (1986). encyclopedia of religion.